

من کیستم؟ و آن وقت، چند نفر؟

سفری به درون ذهن

ریشارد داوید پرشت

ترجمه‌ی: فاطمه تناسان

www.ketab.ir

نیمای
Nimaj
Publication



سرشناسه : پرشت، ریشارد داوید. ۱۹۶۴ - م. - ۱۹۶۴ Precht, Richard David
 عنوان و نام پدیدآور : من کیستم ؟ و آن وقت، چند نفر ؟ سفری به درون ذهن / ریشارد داوید پرشت؛ مترجم فاطمه تناسان.
 مشخصات نشر : تهران: نیماژ، ۱۴۰۰.
 مشخصات ظاهری : ۳۵۲ ص.
 شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۳۶۷-۷۳۷-۱
 وضعیت فهرست نویسی : فیا
 یادداشت : عنوان اصلی : Wer bin ich--und wenn ja, wie viele?. 2011.
 یادداشت : کتاب حاضر از متن انگلیسی با عنوان «Who am I?--and if so, how many? : a philosophical journey» به
 فارسی برگردانده شده است.
 موضوع : فلسفه -- مقدمات / Philosophy -- Introductions
 شابک افزوده : تناسان، فاطمه، ۱۳۵۵ -، مترجم
 رده بندی کنگره : BD۱۳
 رده بندی دیویی : ۱۹۰
 شماره کتابشناسی ملی : ۸۲۵۱۸۳۴

www.ketab.ir



برای تولید کاغذ این کتاب به مراتب درخت کمتری قطع شده است.

از مجموعه‌ی کتاب‌های استخوان‌های روح
من کیستم؟ و آن وقت، چند نفر؟ سفری به درون ذهن
ریشارد داوید پرشت / ترجمه‌ی: فاطمه تناسان

نشر: نیماژ

دبیر مجموعه: محمدعلی جعفری

مدیر هنری و طراح گرافیک: محمد جهانی مقدم / صفحه‌آرا: شبنم طاهرخانی

ویرایش: تحریریه‌ی نشر نیماژ

لیتوگرافی: نقش‌آور / چاپ و صحافی: فازایی

نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۰ / تیراژ: ۵۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۶۷-۷۳۷-۱

قیمت: ۱۲۰۰۰۰ تومان

www.ketab.ir

نیماژ

دفتر مرکزی: خیابان انقلاب، خیابان فخر رازی، خیابان لبافی‌نژاد، شماره ۱۸۴

تلفن: ۰۹۱۹۵۱۴۴۱۰۰ / همراه: ۰۶۶۴۱۱۴۸۵

حق چاپ و انتشار انحصاراً محفوظ است.

اینستاگرام / Nimajpublication

وبسایت / www.nashrenimaj.ir

پست الکترونیک / Nimajpublication@gmail.com

فهرست

- ۷ یادداشت مترجم
- ۹ پیشگفتار
- ۱۹ چه می‌توانم بدانم؟
- ۲۱ زیلس هاربا، حیوانات باهوش عالم هستی: حقیقت چیست؟
- ۳۰ هدر، لوسی در آسمان: از کجا آمده‌ایم؟
- ۴۲ مادرید، عالم ذهن: مغز من چگونه عمل می‌کند؟
- ۵۴ اولم، یک شب زمستانی در جنگ سی ساله: چطور بدانم کیستم؟
- ۶۵ وین، تجربه‌ی سرنوشت‌ساز ماخ: «من» کیست؟
- ۷۷ آمیکرون متی، ۳ آقای اسپاک عاشق می‌شود: احساسات چیست؟
- ۸۹ وین، حکمرانی: نیمه‌آگاهی من چیست؟
- ۱۰۱ نیویورک، حالا آن چه بود؟: حافظه چیست؟
- ۱۱۴ کمبریج، مگس در بطری: زبان چیست؟
- ۱۲۹ چه باید بکنم؟
- ۱۳۱ پاریس، خطای روسو: آیا به دیگران نیاز داریم؟
- ۱۳۸ مدیسون، شمشیر اژدهاکش: چرا به دیگران کمک می‌کنیم؟
- ۱۴۰ کونیگسبرگ، قانون درون من: چرا باید خوب باشم؟

- فرانکفورت، آزمایش لیبت: آیا اراده‌ام به دست خودم است؟ ۱۵۳
- کانویش، مورد عجیب فیناس گیج: آیا جایگاه اخلاقیات در مغز است؟ ۱۶۴
- پارما، احساسات را می‌فهمم: آیا خوب بودن ارزشش را دارد؟ ۱۷۱
- بوستون، مرد روی پل: آیا اخلاق ذاتی است؟ ۱۷۹
- لندن، عمه برتا باید زنده باشد: آیا ما حق کشتن داریم؟ ۱۸۷
- در رحم، زایش کرامت: آیا سقط جنین عملی اخلاقی است؟ ۱۹۴
- برلین، پایان زندگی: آیا اتانازی باید مجاز باشد؟ ۲۰۷
- آکسفورد، فراتر از سوسیس و پنیر: آیا می‌توانیم حیوانات را بخوریم؟ ۲۱۵
- آتلانتا، میمون‌های بزرگ بی‌دم در عرصه‌ی فرهنگی: با میمون‌های بزرگ بی‌دم چگونه باید رفتار کرد؟ ۲۲۶
- واشینگتن، ناله‌ی لهنک: چرا باید از طبیعت محافظت کرد؟ ۲۳۵
- مونترال، اشک‌های یک کپرن: آیا می‌توان از انسان‌ها کپی برداری کرد؟ ۲۴۷
- خنت، کودکان پیش ساخته: پزشکی باروری به کجا می‌رود؟ ۲۵۸
- کلیولند، پلی به عالم روح: علم اعصاب تا به کجا می‌تواند پیش برود؟ ۲۷۱
- چه امیدی می‌توانم داشته باشم؟ ۲۸۱
- لیک، بزرگ‌ترین وجود قابل تصو: آیا خدا هست؟ ۲۸۳
- بیشاپ ووماوث، ساعت ساز طبیعت: آیا طبیعت معنا دارد؟ ۲۹۵
- بیله‌فلد، «امر محال کاملاً طبیعی»: عشق چیست؟ ۳۰۷
- ناکسوس، عمل کن، باش، عمل کن، باش، عمل کن: آزادی چیست؟ ۳۲۱
- ماسا، تیرا روغن سوخته‌ی رابینسون: آیا مالکیت لازم است؟ ۳۳۴
- بوستون، بازی والز: چه چیزی عادلانه است؟ ۳۴۳
- وانواتو، جزایر سعادت مندان: زندگی شاد چیست؟ ۳۵۶
- آتن، باغ دوردست: آیا شادی را می‌توان آموخت؟ ۳۶۹
- آرمان‌شهر، ماشین ماتریکس: آیا زندگی معنا دارد؟ ۳۸۰

یادداشت مترجم

ریشارد داوید پرشت فیلسوف آلمانی در سال ۱۹۶۴ به دنیا آمد و پس از تحصیل در رشته‌های فلسفه، تاریخ هنر و زبان و ادبیات آلمانی، از سال ۱۹۹۵ در مجله‌های معتبر آلمانی در زمینه‌ی فرهنگ، رسانه، فلسفه و اخلاق نوشت. وی استاد افتخاری فلسفه‌ی دانشگاه لونبرگ آلمان و استاد فلسفه و زیبایی‌شناسی دانشگاه موسیقی هانس آیسلر در برلین است. پس از موفقیت فراوان کتاب من کیستم؟ سایر کتاب‌های او با موضوعات فلسفی یا اجتماعی - سیاسی نیز بسیار مورد توجه قرار گرفت.

کتاب من کیستم؟ که سال ۲۰۰۷ منتشر و در سال ۲۰۱۱ به زبان انگلیسی برگردانده شد، رتبه‌ی اول فهرست پرفروش‌های اشپگل را از آن خود کرد و به ۳۲ زبان برگردانده و موفق‌ترین کتاب غیرداستانی سال ۲۰۰۸ و سومین کتاب پرفروش دهه شناخته شد.

پرشت در این کتاب ما را با زندگی و اندیشه‌های فلاسفه، روان‌شناسان و دانشمندان آشنا می‌کند. حقیقت چیست؟ آیا زندگی معنایی دارد؟ چرا باید خوب باشم؟ این‌ها پرسش‌هایی است که پرشت با پیش کشیدن مباحث عصب‌شناسی، روان‌شناسی و دیگر علوم رفتاری و با سفری

هیجان‌انگیز به تاریخ فلسفه و به درون مغز انسان به توضیح و تبیین آن‌ها می‌پردازد. پرشت بر اساس تقسیم‌بندی ایمانوئل کانت، چه می‌توانم بدانم؟ چه باید بکنم؟ و چه امیدی می‌توانم داشته باشم؟ پیچیدگی‌های هویت انسان و چگونگی ارتباط آن با جهان هستی را مطرح می‌کند. عدالت، شادی، عشق و معنای زندگی را به چالش می‌کشد و ماهرانه و باظرافت نشان می‌دهد چگونه می‌اندیشیم و چگونه زندگی می‌کنیم. بی‌شک برخی نظرها و اندیشه‌های مطرح‌شده در این اثر با نقدهای جدی روبه‌روست و جهت‌آشنایی شما خواننده‌ی عزیز با آرا و اندیشه‌های گوناگون این حوزه ارائه شده است.

www.ketab.ir

پیشگفتار

جزیره‌ی یونانی ناکسوس بزرگ‌ترین جزیره در مجمع‌الجزایر سیکلادس^۱ دریای اژه است. در دل این جزیره کوه زاس^۲ با بیش از هزار متر ارتفاع سر بر آسمان کشیده است. بزاها و گوسفندها در مزرعه‌های خوش‌عطر و بو می‌چرند و درختان انگور و سبزیجات می‌رویند. در دهه‌ی ۱۹۸۰ ناکسوس هنوز هم ساحلی افسانه‌ای در آگیا آنا^۳ داشت، کیلومترها تپه‌ی شنی که چند گردشگر در آن کلبه‌های بامبو برپا کرده بودند و وقتشان را به چرت زدن زیر سایه‌ی آن می‌گذراندند. یکی از روزهای تابستان سال ۱۹۸۵، دو مرد جوان در آغاز بیست‌سالگی‌شان، زیر طاق صخره‌ای دراز کشیده بودند. یورگن از دوسلدورف یکی از آن جوانان بود و من، آن دیگری. چند روز پیش‌تر همدیگر را دیده بودیم و درباره‌ی کتابی بحث می‌کردیم که از کتابخانه‌ی پدرم کش رفته بودم تا در تعطیلات همراهم باشد: کتاب جلدنازکی که گوشه‌ی برگه‌هایش تا خورده و رنگش از نور آفتاب به زردی گراییده بود و تصویری از یک معبد یونانی و دو مرد با

-
1. Cyclades
 2. Mount Zas
 3. Agia Anna

لباس یونانی روی جلدش داشت. چهار مکالمه‌ی سقراطی افلاطون. فضایی که در آن با شور و حرارت نظرات محبوبانه‌مان را رد و بدل می‌کردیم، همچون داغی خورشید آن روز بر پوستم، اثری عمیق بر جانم گذاشته است. آن غروب وقتی افراد گروه‌مان با پنیر و نوشیدنی و هندوانه بزمی راه انداخته بودند، من و یورگن همچنان سرگرم بحثمان بودیم. مخصوصاً مجذوب آپولوژی^۱ شده بودیم، خطابه‌ای که به گفته‌ی افلاطون، سقراط پیش از تعیین مجازاتش به مرگ به‌خاطر گمراهی جوانان ایراد کرده بود. این خطابه ترسم را از مرگ، موضوعی که عمیقاً پریشانم می‌کرد - دست‌کم تا مدتی - فرو نشانده بود، اما یورگن مانند من متقاعد نشده بود. قیافه‌ی یورگن را به‌خاطر نمی‌آورم. هیچ‌گاه دوباره به او برخورد و مطمئنم اگر امروز در خیابان از کنارش رد شوم او را نخواهم شناخت. از منبع موثقی هم شنیده‌ام که ساحل آگیا آنا، که هرگز دیگر به آنجا برنگشتم، حالا شهری توریستی شده با هتل‌ها و جت‌های ساحلی و صندلی‌های راحتی که دیگر دراز کشیدن رویش مجانی نیست. اما تمام فرازهای خطابه‌ی آپولوژی سقراط در ذهنم مانده و یقیناً تا کهن‌سالی نیز همراهی‌ام خواهد کرد. اشتیاقم را به فلسفه، که از آن روزهای آگیا آنا در جانم نشسته، هرگز از دست ندادم. پس از بازگشت از ناکسوس به جای پیوستن به خدمت ارتش، برای شغل ملال‌آوری در مرکز خدمات اجتماعی نام‌نویسی کردم. کارم در کلیسای محل از آن کارها نبود که نظرات جسورانه‌ای در ذهنم جرقه بزنند. پس از اینکه کلیسای لوتری را از درون دیده بودم، کم‌کم به اصول کاتولیک رو آوردم. اما علاقه‌ام را به جست‌وجوی معنای زندگی خوب‌زیسته و یافتن پاسخ‌های متقاعدکننده به پرسش‌های بزرگ زندگی نگاه داشتم. بر آن شدم که فلسفه بخوانم.

دوره‌ی عملی تحصیلم در شهر کلن شروع خوش‌یمنی نداشت. فیلسوف‌ها را آدم‌های جذاب و شگفت‌انگیزی تصور کرده بودم که همچون ایده‌هایشان زندگانی و جدآور و بی‌محابا داشتند، افرادی چون تودور آدورنو^۱، ارنست بلوخ^۲ یا ژان پل سارتر. اما آن دم که چشمم به استادان جدیدم افتاد، تصورم از ایده‌ها و زندگی‌های جسورانه دود شد و به هوا رفت. مردان میان‌سال خسته‌کننده‌ای با کت‌شلوارهای قهوه‌ای یا سرمه‌ای بی‌رنگ و روح. به یاد حرف تعجب‌انگیز روبرت موزیل^۳ نویسنده افتادم که می‌گفت مهندسان مدرن و مرفقی عصر ویلهلمین^۴ که در خشکی و آب و آسمان‌ها دنیا‌های تازه‌ای فتح می‌کردند، همچنان سبیل‌های چخماقی، جلیقه و ساعت جیبی قدیمی داشتند. به فکرم رسید که فلاسفه‌ی کلن نیز نتوانسته‌اند آزادی درونی ذهنشان را در زندگی بیرونی خود پیاده کنند. با این همه، سرانجام یکی از همان‌ها چگونه اندیشیدن را به من آموخت، اینکه «چرایی» پشت هر پرسش را بکاوم و به پاسخ‌های آسان راضی نشوم. کوشید تا به من بفهماند باید خطوط فکری و برهان‌آوری را پیوسته و قدم به قدم پیش بروم.

روزهای دانشجویی‌ام فوق‌العاده بود. خاطرات آن روزها در حافظه‌ام همچون زنجیره‌ای بلند درهم‌آمیخته، زنجیره‌ای از مطالعات شوق‌انگیز، آشپزی بداهه، گفت‌وگوهای تفریحی بر سر نودل شام، نوشیدنی‌های

۱. Theodor W. Adorno (۱۹۰۳ - ۱۹۶۹) جامعه‌شناس، فیلسوف، موسیقی‌شناس و آهنگساز نئومارکسیست آلمانی که به همراه کسانی چون ماکس هورکهایمر، والتر بنیامین و هربرت مارکوزه از سران مکتب فرانکفورت بود. - م.

۲. Ernst Bloch (۱۸۸۵ - ۱۹۷۷) فیلسوف مارکسیست آلمانی - م.

۳. Robert Musil نویسنده‌ی مشهور اتریشی (۱۸۸۰ - ۱۹۴۲) - م.

۴. Wilhelminian era دوره‌ای از تاریخ آلمان بین سال‌های ۱۸۹۰ تا ۱۹۱۸ که شامل حکمرانی امپراتور ویلهلم دوم بر امپراتوری آلمان از زمان کناره‌گیری صدراعظم اتو فون بیسمارک تا پایان جنگ جهانی اول و کناره‌گیری ویلهلم در خلال انقلاب نوامبر می‌شود. این دوره اثر چشمگیری بر جامعه، سیاست، فرهنگ و معماری آلمان داشته و با عصر طلایی اروپای غربی تقریباً هم‌زمان بوده است. - م.

ارزان، جروبحث‌های داغ کلاس و قهوه خوردن‌های بی‌پایان در کافه‌تربا، جایی که آموزش‌های فلسفی‌مان را به محک می‌گذاشتیم، و درباره‌ی محدودیت‌های دانش و معنای آن در دستیابی به یک زندگی خوب بگومگو می‌کردیم. بازی‌های فوتبال را هم تحلیل می‌کردیم و در شگفت بودیم که چرا زن و مردها این‌قدر سخت با هم کنار می‌آمدند. خوبی فلسفه این است که هرگز پایانی بر آن نیست. به‌طرز شگفت‌آوری هم میان‌رشته‌ای است. گزینه‌ی بدیهی شغل برای من ماندن در دانشگاه بود، اما آن زندگی که از استادانم می‌دیدم، به‌طرز ملال‌آوری ناخوشایند بود. مقاله‌ها و کتاب‌ها را با این چشم می‌خواندیم که تا می‌شود از آن‌ها خرده بگیریم. در همایش‌هایی که به‌عنوان دانشجوی دکترا در آن‌ها حاضر شدم، تمام تصوراتم از علاقه‌ی شرکت‌کنندگان به پرورش ارتباطات از بین رفت. بااین‌حال، این پرمیش‌ها و کتاب‌ها در گذر زمان همچنان با من ماندند و یک سال پیش بود که پی‌بودم منابع ارزنده در حیطه‌ی مبادی و معرفي فلسفه چندان زیاد نیست. البته کتاب‌های فراوانی هست که پر از مسائل شگرف و پیچیده‌اند، اما نه چیزی بودند که من در ذهن داشتم و نه راهنمای آسان و مفیدی برای شناخت زندگی و آثار فلاسفه‌ی برگزیده یا معرفي نوشته‌های آن‌ها به حساب می‌آمدند. چیزی که نمی‌توانستم بیابم، بحث نظام‌مندی از پرسش‌های جامع اصلی بود. بخش زیادی از آنچه به‌عنوان مبادی و معرفي فلسفه جا زده می‌شود، صرفاً جولان جریان‌های اندیشه و مکاتب است. این نوع کتاب‌ها معمولاً برای من یا زیادی تاریخ‌گرایانه هستند، یا بی‌سروسامان و خسته‌کننده.

دلیل ناخوشایندی مطالب موجود آشکار است: دانشگاه‌ها به‌ندرت به نوآوری پروبال می‌دهند. حتی امروزه هم جامعه‌ی دانشگاهی نشخوار متون و مطالب دست‌دوم را بر خلاقیت ذهنی برتر می‌داند. از نظر من مشکل

اینجاست که فلسفه را رشته‌ای جدا از سایر رشته‌ها می‌دانند. درحالی‌که استادان من آگاهی بشر را بر اساس نظریه‌های کانت و هگل توضیح می‌دادند، همکارانشان در دانشکده‌ی پزشکی پایین همان خیابان آزمایش‌های بسیار روشنگرانه‌ای را با بیماران آسیب‌دیده‌ی مغزی انجام می‌دادند. اما «پایین همان خیابان» مسافت نسبتاً زیادی در یک دانشگاه محسوب می‌شود، استادان رشته‌های مختلف هم گویی در سیاره‌های مختلف زندگی می‌کنند.

چگونه یافته‌های فلسفی، روان‌شناختی و عصب‌شناختی درباره‌ی ماهیت آگاهی درهم تنیده شده است؟ آیا با یکدیگر در تضادند یا مکمل یکدیگرند؟ آیا «خود»^۱ وجود دارد؟ احساسات چیست؟ حافظه چیست؟ وقتی دانشجو بودم، جذاب‌ترین پرسش‌ها حتی به برنامه‌ی درسی فلسفه راه پیدا نمی‌کرد و تا آنجا که می‌دانم، امروزه هم همین وضع است. فلسفه مطالعه‌ی تاریخ نیست. شکی نیست که باید میراثمان را حفظ کنیم و به بررسی و بازسازی ساختارهای تاریخی حیات فکری خود ادامه دهیم اما در محیط آکادمی، زمان و تلاش خیلی زیادی صرف بررسی گذشته می‌شود، به‌ویژه وقتی که می‌دانید فلسفه برخلاف عقیده‌ی بسیاری افراد، به‌هیچ‌وجه پرسنگ گذشته‌اش حک نشده است. می‌توان گفت تاریخ فلسفه تا حد زیادی سرگذشت فضاها و روندهای فکری است، سرگذشت دانشی که فراموش یا سرکوب‌شده و سرگذشت بسیاری از اندیشه‌های به‌ظاهر نوینی که همچون بخش بسیاری از اندیشه‌های گذشته مغفول مانده، به نظرمان جدید می‌آیند. کم پیش می‌آید که ایده‌ها ناگهان و به یکباره پدیدار شوند. بیشتر فیلسوفان ایده‌های خود را بر ویرانه‌های ایده‌های پیشینیان خود بنا نهاده‌اند، اما نه آن‌گونه که اغلب تصور می‌کرده‌اند، بر روی ویرانه‌های تاریخ کلی فلسفه. بسیاری از بینش‌ها و رویکردهای هوشمندانه مورد توجه قرار نمی‌گیرند، درحالی‌که

1. self

ایده‌های غریب و غیرممکن همچنان بازنگری و احیا می‌شوند. بسیاری از فیلسوفان هم خود بین بینش‌های جدید و تعصبات قدیم در نوسان‌اند. در قرن هجدهم، دیوید هیوم از بسیاری جهات اندیشمندی فوق‌العاده مدرن بود، اما نگرشش نسبت به برخی ملل، به‌ویژه ملل آفریقایی، با میهن‌شیفتگی و نژادپرستی همراه بود. در قرن نوزدهم فریدریش نیچه به یکی از مهم‌ترین منتقدان حوزه‌ی فلسفه تبدیل شد، اما آرمان‌های او هم برای بشر سطحی و کم‌ارزش، گستاخانه و کاملاً مهمل بود.

علاوه‌براین، تأثیر یک اندیشمند لزوماً به درستی بینش وی بستگی ندارد. فریدریش نیچه اثر عظیمی بر فلسفه گذاشت، با وجود اینکه بیشتر اندیشه‌هایش آن‌چنان هم که به نظر می‌رسید نو و اصیل نبود. زیگموند فروید با وجود کاستی‌ها و نواقص فراوان روانکاوی‌اش، به‌درستی یکی از بزرگ‌ترین نوآوران تمام ادوار قلمداد می‌شود. همچنین اهمیت عظیم فلسفی و سیاسی گئورگ ویلهلم فریدریش هگل با بسیاری از ناهم‌خوانی‌های موجود در فرضیات او تناسب ندارد.

همچنین تاریخ فلسفه‌ی غرب نشان می‌دهد که بیشتر درگیری‌ها در تقابل‌های دوسویه‌ی مشخص، در نزاع بین ماتریالیست‌ها و ایدئالیست‌ها یا تجربه‌گرایان و عقل‌گرایان رخ می‌دهد. این رویکردها بارها در هر طیف و ترکیب تصورپذیر و به شکل و ظاهری همیشه‌تازه پدیدار می‌شوند. ماتریالیسم یعنی باور اینکه هیچ‌چیز، نه خدا و نه آرمان‌ها، خارج از آنچه با حواسمان درک می‌کنیم، وجود ندارد، نخستین بار در قرن هجدهم در عصر روشنگری فرانسه رواج یافت و در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم در واکنش به پیشرفت‌های حوزه‌ی زیست‌شناسی و نظریه‌ی تکامل داروین دوباره سر برآورد. امروزه ماتریالیسم سومین دوره‌ی شکوفایی خود را در مباحث مربوط به یافته‌های نوین در علم اعصاب می‌گذرانند. باین‌حال،

بین این مقاطع مراحلی هم بود که در آن سلسله اندیشه‌های ایدئالیستی غلبه داشت. ایدئالیست‌ها برخلاف ماتریالیست‌ها اهمیت بسیار اندکی برای دانش برآمده از حواس قائل می‌شوند و در عوض به قدرت عمدتاً مستقل عقل و منطق و ایده‌های حاصل از آن تکیه دارند. البته این دو عنوان در طول تاریخ فلسفه انواع گسترده‌ای از انگیزه‌ها و مدل‌ها را در خود داشته‌اند. ایدئالیسم افلاطون به‌شدت از کانت متفاوت بود و به همین دلیل است که نمی‌توان تاریخ فلسفه‌ای نگاشت که «به‌درستی» ترتیب تاریخی فیلسوفان بزرگ یا جریان‌های فلسفی را بنمایاند.

بنابراین من در این کتاب پرسش‌های فلسفی درباره‌ی وجود انسان و نوع بشر را به ترتیب سیر تاریخی ارائه نمی‌دهم. این کتاب تاریخ فلسفه نیست. ایمانوئل کانت مسائل عمده‌ی پیش روی بشر را در مجموعه پرسش‌هایی تقسیم کرده است: چه می‌توانم بدانم؟ چه باید بکنم؟ چه امیدی می‌توانم داشته باشم؟ انسان چیست؟ این پرسش‌ها به‌خوبی در ساختار این کتاب گنجانده شده‌اند و از آنجاکه در سه مورد اول به تفصیل به آخرین پرسش پرداخته می‌شود، بنابراین بخش جداگانه‌ای برای آن اختصاص نداده‌ام.

این پرسش معرفت‌شناختی کلاسیک - اینکه چه چیزهایی می‌توان درباره‌ی خود دانست - بسیار فراتر از مرزهای فلسفه رفته است و حالا در حوزه‌ی علوم اعصاب متمرکز شده، علمی که مبانی استعداد‌های شناختی و ظرفیت ما برای دانش را بررسی می‌کند. فلسفه به‌نوعی همچون مشاوره است که به علوم اعصاب در شفاف‌سازی مسئولیتش کمک می‌کند. در این کتاب گزیده‌ی بسیار شخصی از بینش‌های جالب و برانگیزنده‌ای مطرح می‌کنم که فلسفه هنوز هم برای پرداختن به این پرسش‌های اساسی در چنته دارد، یعنی از دید نسلی که تحولات عظیم را پشت سر گذاشت و در ایجاد مدرنیته یاری کرد. ارنست ماخ فیزیک‌دان در سال ۱۸۳۸ زاده

شد، فریدریش نیچه‌ی فیلسوف در سال ۱۸۴۴، سانتیاگو رامون نئی کاخال^۱، از پیشگامان علوم اعصاب در سال ۱۸۵۲، و زیگموند فروید روانکاو، در سال ۱۸۵۶، تولد این چهار پیشگام اندیشه‌ی نوین فقط طی شانزده سال روی داده، دوره‌ای که تأثیر ماندگارش به وصف نمی‌آید.

بخش دوم کتاب به یک پرسش اخلاقی می‌پردازد: چه باید بکنم؟ در ابتدای این بخش به بررسی مسائل اساسی مربوط به اینکه چرا انسان‌ها اخلاق را رعایت می‌کنند و به میزان مطابقت رفتار خوب یا بد با طبیعت انسان می‌پردازم. در اینجا هم دیگر فلسفه تنها به تریبون نرفته است؛ حالا علوم اعصاب، روان‌شناسی و علوم رفتاری هم جوهره‌ای برای کمک به آن دارند. وقتی انسان را حیوانی می‌دانیم که قادر به قضاوت اخلاقی است و می‌دانیم که محرک‌های درون مغز به کنش‌های اخلاقی پاداش می‌دهد، علوم طبیعی به پس‌زمینه رانده می‌شود، چرا که بسیاری از پرسش‌های عملی که امروزه جامعه‌ی ما با آن دست‌به‌گریبان است به پاسخ‌های فلسفی نیاز دارد. علم برای مقابله با مباحثی مانند سقط جنین و ایتالیای^۲، مهندسی ژنتیک و طب تولیدمثل یا اخلاق زیست‌محیطی و اصول اخلاقی مربوط به حیوانات کافی نخواهد بود و این میدان برای مباحثات و ملاحظات فلسفی ایدئال است.

در بخش سوم «به چه امید داشته باشیم؟» چندین پرسش اصلی را مد نظر دارم که بیشتر افراد در زندگی خود به آن اندیشیده‌اند - پرسش‌هایی درباره‌ی شادی، آزادی، عشق، خدا و معنای زندگی. پاسخ به این پرسش‌ها آسان نیست، اما آن‌ها سزاوار تأملی جدی‌اند.

نظریه‌ها و دیدگاه‌هایی که در این کتاب کنار هم می‌آیند، در واقع

1. Santiago Ramón y Cajal

2. euthanasia به مرگی، همکاری آگاهانه با بیمار برای پایان بخشیدن به زندگی پردرد و رنج وی - م.

برگرفته از رشته‌هایی هستند که به‌ندرت در مطالعات علمی و پژوهشی با هم نقطه‌ی اشتراکی دارند. با این‌همه، به نظر من ترکیب آن‌ها به این شیوه منطقی است، اگرچه کاملاً آگاهم که متخصصان هر یک از این حوزه‌ها از بسیاری از جزئیات خرده خواهند گرفت. همچنین موضوعات گوناگونی ما را به سفر کوتاهی به دور دنیا و به صحنه‌ی وقوع رویدادها می‌برد - به اولم، جایی که دکارت در خانه‌ای روستایی فلسفه‌ی نوین را بنا گذاشت، به کونیگسبرگ، محل زندگی ایمانوئل کانت، به وائواتو^۱، کانون شادترین مردم جهان طبق یک بررسی بین‌المللی و مواردی این‌چنینی. من این افتخار را داشته‌ام که شخصاً برخی از مغزپژوهان معرفی شده در این کتاب - اریک کندل^۲، رابرت وایت^۳ و بنیامین لیبت^۴ فقید - و دو تن از فیلسوفان به نام‌های پیتر سینگر^۵ و جان رالز^۶ فقید را ملاقات کنم. از گوش دادن به مباحثات و بحث و گفت‌وگو با آن‌ها درس‌های زیادی آموختم و دریافتم که شایستگی یک نظریه‌نروما^۷ در مقایسه‌ی انتزاعی نظریه‌ها پدیدار نمی‌شود، بلکه در مزایایی است که می‌توان از آن‌ها به دست آورد.

هرگز نباید از طرح پرسش دست بکشیم، چرا که کلید داشتن زندگی پربار و رضایت‌بخش، ترکیبی از یادگیری و لذت است. یادگیری بدون لذت تحلیل‌تان می‌برد و لذت بدون یادگیری ذهن را کرخت می‌کند. هدف این کتاب برانگیختن و تقویت لذت خواننده در اندیشیدن است و این هدف، زمانی محقق می‌شود که خواننده بیاموزد ذهن آگاهی بیشتری بر

۱. Vanuatu کشوری جزیره‌ای و کوچک در جنوب اقیانوس آرام.

2. Eric Kandel

3. Robert White

4. Benjamin Libet

5. Peter Singer

6. John Rawls

پایه‌ی خودآگاهی فزاینده داشته باشد و کنترل زندگی خود را به دست گیرد، شاید همانند فریدریش نیچه، که می‌خواست «شاعر» زندگی خویش باشد [۱] (هرچند این کار برایش مؤثر نبود). نیچه جایی در آثارش چنین اظهار کرده: «توانایی فوق‌العاده‌ای است که بتوان حال و روز کسی را با دیدی هنری مشاهده کرد و حتی در درد و رنج، دشواری‌ها و مواردی این چنین با نگاه اسطوره‌ای گورگون^۱ فوراً همه‌چیز را به اثری هنری تبدیل کرد.»

حال که حرف از هنرمندی شد، باید بگویم این پیشگفتار بدون سخن گفتن از عنوان کتاب کامل نخواهد شد. نام کتاب سخن فیلسوفی بزرگ و دوست خوب نویسنده‌ی من، گای هلمینگر^۲ است. یک شب که به شدت نوشیده و سرخوش بودیم، نگران حالش شدم - هرچند بی‌تردید او بهتر از من می‌توانست هوشیاری‌اش را حفظ کند. وقتی با صدای بلند در خیابان به راه افتاد، از او پرسیدم حالش خوب است یا نه. با صدایی خشن‌دار و چشمانی کاملاً باز در حالی که سرش را بالا می‌انداخت پاسخ داد: «من کیستم؟ و آن وقت چند نفر؟» فهمیدم که اگر می‌تواند این‌طور به حرف زدن ادامه بدهد، پس راه خانه‌اش را هم می‌تواند خیلی خوب پیدا کند. اما پرسشش در ذهنم ماند. می‌توانست در این عصر تردید عمیق درباری خود و استمرار تجربه، همچون شعاری برای فلسفه‌ی نوین و علوم اعصاب باشد. قدردانی من از گای بابت چیزهایی بیش از این گفته‌ی اوست. او مرا با زنی آشنا کرد که اکنون همسرم است و بدون او زندگی‌ام به خوشبختی امروز نبود.

ریشارد داوید پرشت

لوکزامبورگ

مارس ۲۰۰۷

۱. در اساطیر یونان نام زنی با گیسوان مارشکل است که اگر کسی به چهره‌اش خیره می‌شد بدل به سنگ می‌شد - م.

2. Guy Helmingier